

بازشناسی و تحلیل معانی «استحسان» در اصول فقه امامیه و اهل سنت با رویکرد تقریبی

علی سائلی^۱محمد معینی‌فر^۲کبری محمدی^۳

چکیده

استحسان، یکی از منابع اختصاصی تشریح نزد برخی از مذاهب اهل سنت مانند، حنفیه و مالکیه است. برخی دیگر مانند، شافعیه به شدت با آن مخالفت کرده و آن را نوعی لذت‌جویی و یا شریعت‌سازی دانسته‌اند. امامیه نیز با آن مخالفت نموده و آن را مردود دانسته‌اند. مخالفت امامیه، این انگاره را به وجود آورده که مذهب امامیه در مقابل مجموع اهل سنت قرار گرفته است و با آنان در این مسئله تباین کلی دارد. یافته‌های پژوهش حاضر با بررسی این انگاره عبارت‌اند از: الف) مجموع اهل سنت درباره حجیت استحسان وحدت نظر ندارند. ب) موافقان استحسان معانی مختلفی از آن ارائه داده‌اند که عبارت‌اند از: ۱. خوشایندی شخصی ۲. دلیل غیر قابل ذکر ۳. تشخیص مقادیر و موضوعات ۴. عدول از قیاس به سبب وجود دلیل ۵. تخصیص قیاس به سبب مخصّص. ج) امامیه معنای سوم و پنجم را پذیرفته و با عناوین دیگری از آن یاد کرده‌اند، کما اینکه معنای اول و دوم را مردود دانسته و نسبت به معنای چهارم قائل به تفصیل شده‌اند. اگر سبب عدول، نص، اجماع، ضرورت، عرف یا مصلحت باشد آن را پذیرفته و با اصطلاحات دیگر از آن نام برده‌اند و اگر سبب عدول، قیاس خفی باشد، آن را مردود دانسته‌اند. د) با رویکرد تقریبی، نقاط مشترک میان امامیه و سایر مذاهب در این مسئله برجسته شده و رویکرد تقابلی به رویکرد تعاملی سوق داده می‌شود و جمیع فروع فقهی که بر اساس نقاط مشترک استنباط شده، مورد توافق طرفین قرار گرفته و از ابطال آراء یکدیگر اجتناب می‌گردد. **واژگان کلیدی:** تقریب، استحسان، منابع تشریح، کاشفیت.

۱. استاد حوزه علمیه قم، عضو هیئت علمی جامعة المصطفیٰ ﷺ، (نویسنده مسئول)، alisaeli1963@gmail.com

۲. دکترای تخصصی، استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، moeinifar92@yahoo.com

۳. دانشجوی دکترا، دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، mmahdisaeli@gmail.com

مقدمه

منابع تشریح از مهم‌ترین خاستگاه‌های کشف و استنباط حکم شرعی است که در تعیین و تبیین برخی از آن‌ها میان مذاهب اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. استحسان یکی از آن موارد است که نسبت به حجیت و اعتبار آن نه تنها میان امامیه و اهل سنت اختلاف نظر است، بلکه میان مذاهب مختلف اهل سنت نیز، نسبت به آن اختلاف نظر وجود دارد. برخی مانند، حنفیه و مالکیه آن را پذیرفته و در مقام ستایش، آن را نه دهم علم معرفی کرده و برخی دیگر مانند، شافعیه آن را رد کرده و در مقام تقیح، آن را نوعی لذت‌جویی و شریعت‌سازی شمرده‌اند. مشکل اساسی در این بحث، فراتر از پرسش درباره حجیت استحسان است، مشکل به معنی و مفهوم استحسان برگشته و پرسش این است که آیا به یک معناست و یا چند معنا دارد؟ و اگر چند معنا دارد، آیا همه آن معانی از نظر حجیت و اعتبار محل مناقشه است یا خیر؟ اهمیت این بحث از این ناحیه است که تتبع در آثار و مصنفات اهل سنت حاکی از آن است که استحسان دارای معانی مختلف است و برخی از آن معانی در اصول فقه امامیه با عناوین و اصطلاحات دیگر به کار گرفته شده و از طریق آن‌ها حکم شرعی استنباط شده است، مثلاً: تشخیص مقادیر و موضوعات به‌عنوان یکی از معانی استحسان مورد قبول امامیه بوده و در مبحث حجیت قول خبره و کارشناس از آن یاد می‌گردد و یا عدول از یک دلیل به سبب وجود دلیل قوی‌تر به‌عنوان معنای دیگر استحسان همواره مورد تأیید و قبول امامیه بوده و هرگز در حجیت و اعتبار آن تردید ننموده است. تخصیص عمومات به وسیله مخصص به‌عنوان معنای دیگر استحسان از مسلمات اصول فقه امامیه قلمداد می‌گردد؛ بنابراین، مشهور بودن مخالفت امامیه با استحسان به این معنا نیست که امامیه هیچ قسم از معانی استحسان را قبول نداشته و همه آن‌ها را باطل می‌داند. هدف پژوهش حاضر این است که با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تقریبی به برجسته‌سازی آن دسته از معانی استحسان که مورد قبول اصول فقه امامیه بوده و امامیه از آن با عناوین دیگر در ابواب مختلف فقه یاد می‌کند، پرداخته و از رویکرد تقابلی کاسته و به رویکرد تعاملی بیفزاید. مضاف بر آنکه جمیع فروع فقهی ای که متخذ از

معانی صحیح استحسان بوده را مورد توافق فریقین نشان داده و از ابطال آرای یکدیگر در خصوص این معانی جلوگیری نماید.

در این زمینه، توسط دانشمندان اسلامی، آثاری تولید شده است که به‌عنوان پیشینه پژوهش می‌توان از آنها یاد کرد: (۱) الاصول العامة للفقهاء المقارن، تألیف سید محمدتقی حکیم (۲) مصادر الفقه الاسلامی و منابعه، تألیف استاد جعفر سبحانی. این دو تحقیق گرچه به‌عنوان فقه مقارن تألیف شده و از رویکرد تقریبی خالی نیست اما به دلیل غلبه نقد و مناقشه با پژوهش حاضر متفاوت شده است. (۳) اصول الفقه الاسلامی، تألیف وهبه زحیلی (۴) اصول الفقه، تألیف محمد ابوزهره. این دو کتاب، گرچه نوآوری‌های مفیدی در تبیین استحسان از دیدگاه مذاهب اسلامی داشته و برای تقریب مذاهب اهل سنت تلاش کرده است، اما در راستای تقریب فقه امامیه و اهل سنت گام‌های کوتاهی برداشته که پژوهش حاضر آن گام‌ها را تکمیل خواهد نمود.

۱. مفاهیم

۱-۱. تقریب

این واژه از ریشه قرب و به معنای نزدیک کردن و نزدیک گرداندن است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۶۸۷۶؛ عمید، ۱۳۶۲، ص ۳۳۱، ماده تقریب) در لغت‌نامه‌های عربی، نزدیکی در برابر دوری معنا شده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۸۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۶۳) تفاوت قرب با تقریب در این است که قرب، معنای لازمی داشته و دلالت بر نزدیک بودن می‌کند و تقریب، معنای متعدی داشته و دلالت بر نزدیک کردن می‌کند. (رک. جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۹۸) در قرآن کریم واژه تقریب به‌صورت فعل در چند مورد استعمال شده است، درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیا»؛ (ما او را از طرف راست کوه طور فراخواندیم و نجاکنان او را به خود نزدیک ساختیم) (مریم، ۲۵) بر اساس معنای تقریب، مقاله حاضر که تحلیل رویکرد تقریبی به استحسان

است تلاش دارد در ارتباط با استحسان به طرح رویکردی بپردازد که به موجب آن تقریب و نزدیک گرداندن اصول فقه امامیه و اهل سنت در خصوص آن فراهم گردد.

۱.۲. استحسان

الف: استحسان در لغت

استحسان در فرهنگ و لغت فارسی و عربی به معنای پسندیدن، خوب شمردن و ضد استقباح (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۲۲، ماده استحسان؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۰۹۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۱۱۷؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۰۰؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۳۵) آورده است. در کتاب‌های اصول فقه نیز همین معنا تصریح شده است. ابو مظفر سمعانی در قواطع الادله می‌گوید: «اما اللغة، فالاستحسان هو اعتقاد حسن الشی یقال: استحسنت کذا، ای: اعتقدته حسنا واستقبحت کذا، ای: اعتقاده کذلک.» (سمعانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۶۸) وی می‌گوید: استحسان در لغت به معنای اعتقاد به حسن شیء است، وقتی گفته می‌شود: «استحسنت کذا»؛ یعنی اعتقاد به حسن آن پیدا کردم و وقتی گفته می‌شود: «استقبحت کذا»؛ یعنی اعتقاد به قبح آن پیدا کردم.

ب: استحسان در اصطلاح دانش اصول فقه

استحسان در اصطلاح دانش اصول فقه، دارای معانی و مفاهیم مختلف است، با قطع نظر از مخالفان استحسان، که با تعریف آن برخورد سلبی و انتقادی کرده‌اند. موافقان آن نیز در تعریف آن، یک رأی نیستند، حتی پیروان مذهب واحد در تعریف آن اختلاف نظر دارند به گونه‌ای که نسبت این تعاریف با یکدیگر در پاره‌ای از موارد تباین کلی و در مواردی، تباین جزئی است. تتبع در کتب و آثار موافقان استحسان نشان می‌دهد که مهم‌ترین تعاریف نزد آنان، پنج تعریف است، سایر تعاریف، یا به این پنج تعریف برگشته و یا اصلاً اهمیت چندانی نداشته است. این تعاریف، عبارت‌اند از:

۱. خوشایندی شخصی انسان ۲. دلیل غیرقابل ذکر ۳. تشخیص مقادیر و موضوعات ۴. عدول از قیاس به سبب وجود دلیل ۵. تخصیص قیاس به سبب مخصص.

۲. جایگاه استحسان در مذاهب اسلامی

یکی از منابع اختصاصی فقه اهل سنت، استحسان است. استحسان مورد قبول همه مذاهب اهل سنت قرار نگرفته است. برخی آن را پذیرفته برخی آن را رد کرده‌اند، استحسان در فرض پذیرش، یکی از منابع تشریح قلمداد می‌گردد که به وسیله آن حکم شرعی کشف و استنباط می‌شود، مراد از منبع بودن استحسان برای تشریح آن است که در عرض کتاب و سنت و اجماع می‌تواند از حکم شرعی کاشفیت داشته و همان‌طور که کتاب، سنت و اجماع کاشف از حکم شرعی است، استحسان نیز کاشف از حکم شرعی است. استحسان با وجود اینکه منبع تشریح است در عین حال جایگاه و رتبه معینی در میان منابع تشریح نزد اهل سنت دارد که در صورت تعارض با سایر منابع مانند: کتاب و سنت، به تقدیم و تأخیر آن پرداخته‌اند. از میان مذاهب اهل سنت، بنا بر نقل علامه حلی در نهایه الوصول که گفته است: «و اختلف اصحاب ابی حنیفه فی تعریفه» (حلی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۳۹۵) پیروان ابوحنیفه در تعریف استحسان اختلاف کرده‌اند و تاج‌الدین سبکی که گفته است: «الاستحسان قال به ابوحنیفه و انکره الباقون» (سبکی، ۱۴۲۴، ص ۱۱۰) استحسان را ابوحنیفه قبول کرده و بقیه انکار کرده‌اند، فقط مذهب حنفی حجیت استحسان را پذیرفته و به صورت مطلق آن را معتبر دانسته است و سایر مذاهب آن را ابطال کرده‌اند. بنا بر نقل ابن حاجب در مختصر منتهی السؤل که گفته: «قال به الحنفیه و الحنابله و انکره غیرهم» (ابن حاجب، ۲۰۰۸، ص ۱۹۶) احناف و حنابله، قائل به استحسان شده و بقیه آن را انکار کرده‌اند. حنابله نیز استحسان را پذیرفته است و بنا بر نقل شوکانی در ارشاد الفحول که از امام الحرمین، جوینی حکایت کرده است: که «نسب القول به الی ابی حنیفه و حکمی عن اصحابه و نسبه امام الحرمین الی مالک و انکره القرطبی، فقال: لیس معروفاً من مذهبی» (شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۶۷) پذیرش استحسان به ابوحنیفه و اصحابش نسبت داده شده است و امام الحرمین، جوینی آن را به مالک نیز نسبت داده است، اما قرطبی این نسبت را انکار کرده است، مالکیه نیز بنا بر تردید اشاره شده آن را پذیرفته است.

بنابراین، از میان مذاهب اسلامی، بیشترین حمایت از استحسان را حنفیه نموده است. ابوحنیفه در بسیاری از اوقات برای اشاره به منبع حکم می‌گفت: الحکم فی هذه المسأله قیاساً

کذا و استحسانا کذا. (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۱۷) حکم مسئله بر اساس قیاس چنین و بر اساس استحسان چنان است و گفته‌اند که وی در نحوه استفاده از استحسان ماهر بوده است، شاگرد وی، محمد بن حسن شیبانی نقل می‌کند که یاران وی هرگاه با او در استخدام قیاس مخالفت می‌کردند و او می‌گفت: من این حکم را به وسیله استحسان به دست آورده‌ام، دست از مخالفت با وی برمی‌داشتند (پیشین) مالک نیز در بیان اهمیت استفاده از استحسان گفته است: «تسعه اعشار العلم» (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۸۷) استحسان نه دهم علم است. اما شافعی حجیت استحسان را نپذیرفته و آن را از اعتبار ساقط دانسته و در رد آن کتاب به نام «ابطال الاستحسان» نوشته و در بخشی از آن کتاب گفته است: «لایجوز له (ای الحاکم و المفتی) ان یحکم ولا یفتی بالاستحسان واجباً ولا فی واحد من هذه المعانی» (شافعی، چاپ شده در ضمن کتاب الام، ۱۴۲۳، ج ۷، ص ۴۹۲) برای حاکم و مفتی، حکم بر اساس استحسان در هیچ موردی جایز نیست. در کتاب الرساله گفته است: «الاستحسان تلذذ» (شافعی، بی‌تا، ص ۵۰۷، شماره ۱۴۶۴) استحسان نوعی لذت جویی است و نیز گفته است: من استحسن فقه شرع (ابن حاجب، ۲۰۰۸ م، ص ۱۹۶) هر کس با استحسان، حکم شرعی به دست آورد تشریح کرده و ادعای شریعت نموده است. قاضی عضدالدین ایچی در شرح عبارت مزبور گوید: هر کس حکمی را بدون هیچ دلیلی، فقط با استحسان اثبات کند، خود را شارع فرض کرده است و فرض خود به‌عنوان شارع کفر است. (ایچی، ۱۴۲۱، ص ۳۷۲) ابواسحاق شیرازی در کتاب التبصره گفته است: القول بالاستحسان باطل. (شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۲۸۹) نظریه استحسان باطل است. ابوحامد غزالی نیز استحسان را مردود دانسته و آن را از اصول موهومه و خیالی که برخی از اهل سنت آن را از پیش خود ساخته‌اند، شمرده و گفته است: «الاصل الثالث من الاصول الموهومه الاستحسان» (غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۲۶) فخر رازی در کتاب «المحصول» هم آن را باطل دانسته و گفته است: «اتفق اصحابنا علی انکار الاستحسان... فظهر ان القول بالاستحسان باطل» (رازی، ۱۴۳۲، ج ۳، ص ۱۵۲۳) اصحاب ما بر انکار استحسان جماع کرده‌اند... پس باطل بودن اعتقاد به آن آشکار شده است. ابن حزم ظاهری در کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» مانند شافعی، بیشترین مخالفت را با استحسان

انجام داده و به طور تفصیلی همه دلایل موافقان را پاسخ داده و در پایان گفته است: «ان الاستحسان شهوه و اتباع للهوی و ضلال و بالله تعالی نعوذ من الخذلان» (ابن حزم الظاهری، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۱۷۲) به کارگیری استحسان در استنباط حکم شرعی، خواسته شهوانی و تبعیت از هوای نفس و گمراهی است و از این خاری و پستی باید به خداوند پناه ببریم.

اما امامیه بر این باور است که استحسان حجت نیست، فقها و علمای اصول از مذهب امامیه بر عدم حجیت آن اجماع کرده‌اند، سید مرتضی می‌گوید: «الذی يظهر منا عند المناظره لمخالفینا، التخطئه لهم فیما یروونه و یذهبون الیه، من اثبات العبادات و الاحکام بالقیاس و الاستحسان و الاجتهاد بالرأی» (علم الهدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۷) آنچه که ما در مناظره با مخالفان اظهار می‌کنیم این است که رأی و مذهب اهل سنت در اثبات عبادات و احکام به وسیله قیاس و استحسان و اجتهاد برای، همگی اشتباه است. شیخ طوسی در کتاب خلاف می‌گوید: «و الاستحسان عندنا باطل.» (طوسی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۴۶۰ مسئله ۲) علامه حلی در نهایت الوصول الی علم الاصول می‌گوید: «اختلف الناس فی ذلک فذهب ابوحنیفه و اصحابه الی انه حجه و به قال احمد بن حنبل و انکره الامامیه و الشافعی و باقی الجمهور.» (حلی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۳۹۹) در حجیت استحسان اختلاف است. ابوحنیفه و اصحاب وی قائل به حجیت شده و احمد بن حنبل هم آن را پذیرفته، اما امامیه و شافعی و سایر علما آن را فاقد اعتبار شمرده‌اند.

۳. رویکرد تقریبی به استحسان

انکار حجیت استحسان توسط مذهب امامیه این انگاره را در برخی از اذهان تداعی کرده است که مذهب امامیه در مسئله حجیت استحسان در مقابل مجموع اهل سنت قرار گرفته و با آنان به مخالفت پرداخته است. گویا که نسبت همه مذاهب اهل سنت با یکدیگر تساوی بوده و میان آنان و امامیه تباین کلی وجود دارد. درحالی که مذاهب اهل سنت در ارتباط با استحسان دو اختلاف اساسی با یکدیگر دارند، نخست اینکه، در اصل حجیت استحسان با یکدیگر اختلاف نظر دارند. برخی مانند، حنفیه به صورت مطلق آن را پذیرفته و برخی مانند، شافعی به صورت مطلق آن را رد کرده و میان آن‌ها تباین کلی حاکم است.

دوم اینکه، موافقان حجیت استحسان در مفهوم و حقیقت آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند، برخی آن را خوشایندی شخصی تفسیر کرده و برخی آن را دلیل غیرقابل ذکر معرفی کرده و برخی تعریف‌های دیگر نموده‌اند که میان اکثر آن تعاریف تباین کلی حاکم است.

علی‌رغم، اینکه میان مذاهب اهل سنت با یکدیگر در باب استحسان تباین کلی وجود دارد، مذهب امامیه با آنان در این باب، تباین کلی نداشته و با هر یک از دو جریان موافق و مخالف، موافقت جزئی و هماهنگی نسبی برقرار نموده است. عصاره اعتقاد امامیه در باب حجیت، دو امر است: یکی حجیت ظنون معتبره و دیگری حجیت دلیل قطعی عقلی، دلیل ظنی چون حجیت ذاتی ندارد، اعتبار آن لازم است اثبات گردد تا به‌عنوان دلیل شرعی مورد استفاده قرار گیرد، دلیل قطعی عقلی، چون حجیت ذاتی دارد، اعتبار آن از قبیل «قیاسات‌ها معها» همیشه همراه آن است و به اثبات حجیت نیازمند نیست.

استحسان بنا بر عقیده امامیه، جهت اعتباریابی نیازمند اندراج در یکی از دو امر فوق است، یا باید در زمره ظنون معتبره قرار گیرد تا اعتبار آن اثبات گردد یا باید در زمره ادله قطعی عقلی قرار گیرد تا اعتبار آن ذاتی و از اثبات بی‌نیاز گردد. سید محمدتقی حکیم در الاصول العامه فی الفقه المقارن گوید: «ان كان المراد بالاستحسان هو خصوص الاخذ باقوى الدليلين فهو حسن ولا مانع من الاخذ به» (حکیم، ۴۳۲، ص ۳۶۳) اگر مراد از استحسان، خصوص اخذ به دلیل قوی‌تر باشد، این خوب است و مانعی برای اخذ وجود ندارد. شیخ جعفر سبحانی در کتاب «مصادر فقه اسلامی» می‌گوید: «و لو ارید من الاستحسان هذا (تقدیم اقوی الدلیلین) فمثله لا یلیق ان یقع موضع خلاف... فالجمع علی تقدیم اقوی الدلیلین علی الاخر.» (سبحانی، ۱۴۱۹، ص ۲۷۹) اگر مراد از استحسان، تقدیم دلیل قوی‌تر بر دلیل ضعیف‌تر باشد، این جای اختلاف ندارد، بلکه اجماع بر حجیت آن محقق است. در کتاب «موسوعه الفقه الاسلامی» که توسط جمعی از نویسندگان حوزوی، تحت اشراف سید محمود هاشمی شاهرودی تألیف شده است در ارتباط با حجیت استحسان آمده است: «فقد اجمعوا علی رفضه وعدم حجیته فیما اذا كان مبتنیا علی الوجوه الظنیه» (جمعی از نویسندگان

حوزوی، ۱۴۲۹، ج ۱۱، ص ۱۴۹) فقهای امامیه بر رد و عدم حجیت استحسان، هرگاه مبتنی بر امور ظنی غیر معتبر باشد اجماع کرده‌اند.

تتبع در کتب و آثار اهل سنت در باب استحسان نشان می‌دهد که موافقان آن، در تفسیر مفهوم و حقیقت آن، در پاره‌ای از موارد وارد حوزه ظنون معتبر شده و آن را بر اساس یکی از دلایل ظن نوعی تشریح کرده‌اند که در این صورت مورد موافقت فقهای امامیه قرار گرفته و از اعتبار لازم برخوردار می‌گردد. این نوع از استحسانات گرچه نزد امامیه حجت‌اند، اما در تسمیه آن‌ها از نام استحسان استفاده نکرده است و همین امر در پاره‌ای از موارد سبب تداعی انگاره مخالفت مطلق امامیه با حجیت استحسان، شده است.

اختلاف امامیه با موافقان این نوع از استحسانات، اختلاف لفظی است که با تبیین ماهیت آن‌ها، این اختلاف برطرف می‌گردد.

رویکرد تقریبی به مسئله استحسان ناظر به این قسم از استحسانات است که با برجسته‌سازی آن‌ها هم تقریب بین مذاهب حاصل شده و از تباین کلی دوری جسته می‌شود و هم زمینه قبول استنباطات و فتاوای مبتنی بر این قسط از استحسانات و نیز احکام و فروع مرتبط با آن‌ها مورد توافق طرفین قرار گرفته و از ابطال آرا یکدیگر مانع می‌گردد.

۴. حقیقت استحسان و بررسی رویکرد تقریبی با آن

با قطع نظر از دیدگاه مخالفان استحسان، موافقان آن نیز بر یک حقیقت واحد در تفسیر آن اتفاق نظر ندارند. مطالعه منابع اهل سنت نشان می‌دهد که مهم‌ترین معانی استحسان نزد آنان، پنج معناست که در اکثر کتاب‌ها و مصنفات آن‌ها منعکس شده و مدار نقض و ابرام قرار گرفته است و سایر معانی یا اصلاً ذکر نشده و یا مورد اهمیت قرار نگرفته است.

نکته مهم در اینجا این است که موافقان استحسان این پنج معنا را حجت دانسته و از طریق آن‌ها، در عرض سایر منابع تشریح به استنباط حکم شرعی پرداخته و آن‌ها را کاشف از حکم شرعی شمرده‌اند. این معانی در ادامه نوشتار مورد بررسی قرار گرفته و به دنبال هر یک به رویکرد تقریبی نیز اشاره می‌گردد.

۴-۱. خوشایندی شخصی و رویکرد تقریبی به آن

اولین معنا از معانی اصطلاحی استحسان در دانش اصول فقه، خوشایندی و پسندیدگی شخصی است، بدون اینکه به دلیل نیازمند باشد، انسان یا مجتهد بی هیچ دلیلی به صرف خوشایندی و پسندیدگی شخصی می‌تواند حکم الهی را درک و تعیین کند، بدون اینکه به ارائه دلیل و استدلال ملزم بوده و به بیان مستندات فهم خود نیازمند باشد، قبول این معنا برای بسیاری از عالمان اهل سنت گران آمده است، حتی برخی از موافقان استحسان نیز به انکار آن پرداخته و آن را جزو معانی استحسان نشموده‌اند. ابوبکر جصاص و ابو مظفر سمعانی که خود از پیروان سرسخت استحسان هستند این معنا از استحسان را منافی و معارض با شریعت اسلامی معرفی کرده و اعتقاد به آن را برای پیروان استحسان انکار کرده‌اند. ابوبکر جصاص در کتاب الفصول فی الاصول می‌گوید: برخی از مخالفان استحسان گمان کرده‌اند که استحسان به معنای درک حکم الهی بر اساس خواست و میل شخصی و یا بر اساس لذت فردی است اینان به معنای استحسان پی نبرده و حقیقت آن را ندانستند. استحسان نزد ما درک حکم الهی بر اساس دلایل و حجج است نه پیروی شهوت و هوای نفس. (جصاص، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۳۹) ابو مظفر سمعانی در کتاب قواطع الادله می‌گوید: ابوحنیفه و پیروان وی به استحسان معتقدند، اگر مرادشان از استحسان این باشد که انسان به خوشایند و خواسته خود حکم کند و به هیچ دلیلی نیازمند نباشد، صحیح نیست و گمان نمی‌کنم کسی با آن قائل شده باشد. (سمعانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۶۸) اما بر خلاف نظر جصاص و سمعانی، دانشمندان زیادی از اهل سنت به وجود استحسان به معنای مجرد خوشایندی و پسندیدگی شخصی در میان پیروان ابی حنیفه و برخی مذاهب دیگر تصریح کرده و آن را از معانی مسلم استحسان شمرده‌اند. ابواسحاق شیرازی در کتاب «التبصره» این معنا را به پیروان استحسان نسبت داده و از دانشمندان گذشته همانند، بشر بن غیاث مریسی نقل می‌کند که مراد ابوحنیفه از استحسان همین معنا بوده است. (شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۲۸۹) وی در کتاب دیگر خود به نام «اللمع» نیز همین مطالب را تأکید کرده است. (شیرازی، ۲۰۰۹، ص ۱۲۱) ابوحامد غزالی در کتاب «المستصفی» برای استحسان سه معنا ذکر کرده است، اولین آن‌ها همین معناست،

می‌گوید: «استحسان ما يستحسنه المجتهد بعقله» استحسان آن حکمی است که به عقل مجتهد خوشایند می‌آید. (غزالی بی تا، ج ۱، ص ۶۲۶) بدرالدین زرکشی در کتاب «البحر المحيط» تحقیق جامعی نسبت به معنای استحسان انجام داده و برای آن هفت معنا ذکر کرده است، در معنای هفتم به همین وجه اشاره کرده و می‌گوید: «الاستحسان ما يستحسنه المجتهد برای نفسه و حدیثه من غیر دلیل.» (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۹۲) استحسان حکمی است که مجتهد به رأی و نظر خود بپسندد، بدون اینکه بر دلیلی مبتنی باشد. نتیجه اینکه، معنای اول از معانی استحسان در میان برخی از مذاهب اهل سنت و پیروان آنان، طرفدار داشته و مورد پذیرش آنان قرار گرفته است.

امامیه در ارتباط با معنای اول استحسان با دو گروه از مذاهب اهل سنت هماهنگ و هم عقیده است، گروه اول، کسانی که به صورت مطلق استحسان را رد کرده و برای آن اعتباری قائل نیستند، گروه دوم، کسانی که معنای اول استحسان را به عنوان منبع تشریح و کاشف از حکم شرعی نپذیرفته و معتبر ندانستند، گروه اول، مانند شافعی‌ها - و بنا بر قولی مالکی‌ها و حنبلی‌ها - گروه دوم، مانند ابو بکر جصاص، ابومظفر سمعانی، ابواسحاق شیرازی، ابوحامد غزالی، بدرالدین زرکشی و حتی برخی از پیروان مذهب حنفی، مانند احمد بن محمد طحاوی (ابن حزم الظاهری، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۱۷۱) امامیه در معنای اول استحسان با اهل سنت، تباین کلی ندارد، کما اینکه در هیچ یک از معانی دیگر استحسان با مجموع اهل سنت تباین کلی ندارد. دیدگاه امامیه این است که اگر شخصی معصوم بوده و به غیب متصل باشد، در این صورت می‌تواند با احاطه علمی، حکم الهی را بیان نماید. همچنان که همه مذاهب اسلامی در ارتباط با نبی مکرم اسلام چنین اعتقادی داشته و نیز پیروان امامیه در ارتباط با ائمه اهل بیت علیهم السلام چنین اعتقادی دارند، رویکرد تقریبی امامیه در اینجا این است که میان امامیه با دو گروه بزرگ از اهل سنت نسبت به رد معنای اول استحسان وحدت نظر وجود داشته و همگی، آن را فاقد اعتبار و حجیت دانسته‌اند و به تبع آن و در مقام بیان ثمرات این وحدت نظر می‌توان به ابطال کلیه فروع فقهی‌ای که مبتنی بر معنای اول استحسان، استنباط شده است اشاره کرد.

۲-۴. دلیل غیرقابل ذکر و رویکرد تقریبی به آن

دومین معنا از معانی اصطلاحی استحسان در دانش اصول فقه، دلیلی است که مجتهد آن را درک کرده و از بیان آن قاصر یا عاجز است، آن دلیل ناگفتنی و غیرقابل ذکر را استحسان می‌نامند، تفاوت معنای دوم با معنای اول، این است که در معنای اول، دلیلی وجود ندارد، اما در معنای دوم، دلیل وجود دارد، لکن گفتنی نیست. غزالی در تعریف معنای دوم، می‌گوید: «دلیل ینقدح فی نفس المجتهد لا تساعده العبارة عنه و لا یقدر علی ابرازه و اظهاره» (غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۳۲) دلیلی است که در ذهن مجتهد جرقه زده و عبارت از بیان آن قاصر بوده و مجتهد بر ابراز آن قادر نیست. همین تعبیر یا نزدیک به آن را ابن حاجب در کتاب مختصر (ابن حاجب، ۲۰۰۸ م، ص ۱۹۶) و ناصرالدین بیضاوی در منهاج الوصول (بیضاوی، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۱۵۶) و تاج‌الدین سبکی در جمع الجوامع (سبکی، ۱۴۲۴، ص ۱۱۰) و بدرالدین زرکشی در بحر المحيط (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۹۲) و شوکانی در ارشاد الفحول (شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۶۶) و وهبه زحیلی در اصول الفقه الاسلامی (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۱۹) دارد.

استحسان به معنای دوم، از نظر قبول و رد، بین دانشمندان اهل سنت محل اختلاف است، با قطع نظر از اکثریت اهل سنت که مخالف استحسان هستند، میان موافقان آن هم وحدت نظر به چشم نمی‌خورد، گروهی از موافقان استحسان، این قسم را رد کرده می‌گویند: چنین دلیلی در شریعت حجت نمی‌باشد، (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۹۲) و گروهی آن را پذیرفته می‌گویند: قصور در بیان و عجز از اظهار نمی‌تواند به دلالت دلیل اخلاقی وارد سازد. (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۹۲) و گروهی نیز قائل به تفصیل شده، می‌گویند: اگر مراد از آنچه که در ذهن مجتهد جرقه زده شک است، حجت نمی‌باشد و اگر دلیلی است که الفاظ مناسب برای ابراز آن نمی‌یابد، حجت است. (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۱۹) این نکته نیز قابل توجه است که قائلان به تفصیل، دلیل را نسبت به مجتهدی که آن را درک کرده است سنجیده و دو حالت شک و علم را مطرح کرده‌اند، اما اگر دلیل را با مخاطب و مجتهد دیگری که این دلیل در ذهن وی جرقه زده است مقایسه کنند، قابل بیان و انتقال نبوده و فاقد حجیت

است. از جمله کسانی که با استحسان به معنای دوم مخالفت شدید کرده است غزالی است، وی در ابطال آن در کتاب المستصفی می‌گوید: «هذا هوس» یعنی: این یاوه‌گویی و دیوانگی است، زیرا دلیل تا زمانی که معلوم نشود چیست، نمی‌توان درباره آن قضاوت نمود، ممکن است وهم و خیال باشد و ممکن است علم و یقین باشد و تا زمانی که نتوان درباره دلیل قضاوت نمود، نمی‌توان از آن استفاده کرد و از آن برای استدلال و اثبات بهره برد. سپس به یکی از استحسان‌های ابوحنیفه اشاره می‌کند که در آن ابوحنیفه از قیاس به سبب استحسان عدول کرده و هیچ دلیلی ارائه ننموده است. در این استحسان که معروف به «شهود زوایا» است چهار شاهد نسبت به زاویه ارتکاب زنا، شهادت مختلف می‌دهند. ابوحنیفه گفته است، حکم مسئله بر اساس قیاس، عدم اجرا حد شرعی است، اما از این قیاس به سبب استحسان عدول کرده و حکم به رجم متهم می‌کند، اعم از اینکه اختلاف زوایا، اختلاف در زوایای یک‌خانه باشد، یا اختلاف در زوایای چهارخانه باشد. غزالی می‌گوید: این فتوا هوس است، زیرا رجم یک مسلمان بدون دلیل مستحسن نیست، (غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۳۲).

دیدگاه امامیه درباره معنای دوم استحسان، دیدگاه تفصیلی است، به این معنا که اگر مراد از استحسان، حالت شک و تردید مجتهد است، حجت نیست و اگر مراد دلیل شرعی معتبر است، برای شخص مجتهد حجت است، اما به اعتبار اینکه در این استحسان، دلیل قابل بیان نبوده و هرگز افراد دیگر به حقیقت آن پی نمی‌برند، این استحسان حجت نیست. علامه حلی در نهاییه الوصول به همین دو نکته اشاره کرده و می‌گوید: اولاً: اگر مراد، وجود شک در مجتهد است، حجت نیست و اگر مراد، دلیل شرعی معتبر است، حجت است. ثانیاً: وقتی استحسان به دلیل ناگفتنی و غیرقابل ذکر طلاق می‌شود، معنایش این است که آن دلیل برای افراد دیگر آشکار نیست و چون چنین است، استحسان این مجتهد برای دیگران فاقد حجیت است. زیرا افراد دیگر هیچ قضاوتی نسبت به این استحسان ندارند و در نتیجه حکم شرعی از نظر آن بدون دلیل می‌گردد. (حلی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۳۹۵) نظیر این اشکال را شهید اول (شهید اول، ۱۴۳۵، ج ۲، ص ۳۴۳) بیان کرده است.

رویکرد تقریبی امامیه به این معنای دوم از استحسان این است که با جماعت بزرگ اهل سنت که منکر حجیت استحسان هستند و با موافقان استحسان که این معنا از استحسان را نمی‌پذیرند وحدت نظر دارد.

۳-۴. تشخیص مقادیر و موضوعات و رویکرد تقریبی با آن

سومین معنای اصطلاحی استحسان در دانش اصول فقه اهل سنت، تشخیص مقادیر و موضوعات است. در باب نفقه زوجه که تعیین آن به عرف جامعه واگذار شده است؛ هرگاه مقدار آن توسط اهل خبره تشخیص داده شود استحسان نامیده می‌شود و یا در باب شهادت، هرگاه عدالت شاهدان توسط قاضی احراز گردد، استحسان نامیده می‌شود. ابو بکر جصاص در کتاب الفصول فی الاصول همین معنا را ذکر کرده و معتقد است که این نوع اجتهاد برای به‌دست آوردن مقادیر و موضوعات از نظر حنفی‌ها استحسان نامیده می‌شود. وی در توضیح این معنا چند نمونه ذکر کرده است:

الف. در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۳۶ درباره زوجه‌ای سخن گفته شده است که نه مدخوله است و نه در نکاح آن مهریه‌ای قرار داده شده است، حکم شرعی درباره این زوجه این است که هنگام طلاق هدیه‌ای در حد شئون وی به او داده شود _ که به آن متعه گوید _ تعیین هدیه مناسب توسط عرف و اهل خبره استحسان نامیده می‌شود.

ب. در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۳۳ پرداخت نفقه زوجه بر عهده زوج گذاشته شده است، تعیین کمیت و کیفیت آن به وسیله عرف انجام می‌پذیرد. تعیین نرخ نفقه را استحسان گویند.

ج. در سوره مبارکه مائده، آیه ۹۵ برای کسی که در حال احرام، شکار کرده و آن را کشته است کفاره معادل صید وضع شده است، تعیین مقداری معادل باقیمت صید، یا تعیین مثل آن، بر عهده دو عادل گذاشته شده است. تعیین قیمت یا مثل توسط کارشناسان، استحسان نامیده شده است.

د: در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۲ مقرر شده است که در صورت دادوستد و یا وام، اگر مدت‌دار باشد، توسط نویسنده‌ای به عدالت نوشته شود تشخیص عدالت نویسنده به طرفین یا قاضی سپرده شده است، تشخیص عدالت را استحسان نامیده‌اند.

ه. در سوره مبارکه طلاق، آیه ۲ وجود دو شاهد عادل برای اجرای طلاق لازم دانسته شده است، تعیین دو فرد عادل و تشخیص عدالت آن‌ها بر عهده طرفین یا قاضی نهاده شده است، تعیین و تشخیص عادل و عدالت را استحسان نامیده‌اند. (جصاص، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۴۳) ابو بکر سرخسی نیز در کتاب «اصول سرخسی» همین معنای سوم که توسط ابو بکر جصاص توضیح داده شده است را تأیید و تأکید کرده است، وی اولین معنای استحسان را تشخیص مقادیر و تعیین موضوعات معرفی کرده و آن را مورد اتفاق همه فقها دانسته است و برای اثبات حجیت و اعتبار آن به همان ادله جصاص تمسک بسته است. (سرخسی، بی تا، ج ۲، ص ۲۰۰) استحسان به معنای سوم را اکثر عالمان اهل سنت ذکر نکردند، اگرچه تشخیص مقادیر و تعیین موضوع را به اهل خبره و افراد ثقه و در منازعات به قاضی واگذار نموده و آن را معتبر دانسته‌اند، اما نام آن را به استحسان تسمیه ننموده‌اند.

امامیه نسبت به معنای سوم استحسان با اهل سنت موافقت کامل دارد، زیرا تشخیص مقادیر و تعیین موضوعات، بدون اهل خبره و افراد ثقه و بینه اثبات‌پذیر نیست، از دیدگاه امامیه، وجود بینه و تعدد شهود در منازعات، ضروری بوده و در غیر منازعات نسبت به حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی در صورت انفرادی اختلاف نظر است و با قطع نظر از مسئله تعدد، حجیت قول ثقه و خبره مسلم است و تسمیه این معنا به استحسان با توضیح اصطلاح بلامانع است؛ بنابراین، مذهب حنفی با توضیح مراد خود می‌تواند از معنای سوم به استحسان تعبیر نماید. رویکرد فقه فریقین به معنای سوم استحسان، نه تنها تقریبی که وحدانی است، زیرا همه آنان با قطع نظر از مسئله تعدد، به حجیت خبر عادل و ثقه و اهل خبره و بینه اعتقاد داشته و در مسئله مقادیر و موضوعات به تشخیص و تعیین آنان اعتماد می‌کنند. (ابن زهره، ۱۴۱۷، ص ۴۳۸؛ مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۵۰)

۴-۴. عدول از قیاس به سبب وجود دلیل و رویکرد تقریبی با آن

چهارمین معنا از معانی اصطلاحی استحسان در اصول فقه اهل سنت، عدول از قیاس به سبب وجود دلیل است، این معنا را ابوالحسن کرخی از دانشمندان مذهب حنفی بیان کرده است، بر اساس این معنا از استحسان، دلیل اول قیاس است و دلیل دوم غیر قیاس است. از دلیل

اول، به سبب وجود دلیل دوم رفع ید می‌شود، این رفع ید، به تعبیر دیگر عدول از دلیل اول را استحسان گویند؛ کما اینکه در بسیاری از تعابیر به نفس دلیل دوم استحسان گفته‌اند، استحسان به این معنا نوعی نسخ برای دلیل اول که قیاس است محسوب می‌شود. دلیل دوم که برخی از آن به استحسان تعبیر می‌کنند گاهی نص است؛ یعنی، دلیلی از کتاب یا سنت است سبب عدول از قیاس می‌شود و گاهی سبب عدول اجماع است. گاهی نیز ممکن است ضرورت یا عرف یا قیاس خفی (قیاس فقهی نه منطقی) یا مصلحت باشد، البته این موارد به صورت حصر عقلی نیست که ثابت باقی بماند، بلکه استقرائی است و می‌تواند بر عدد آن افزوده شود.

برخی از دانشمندان اهل سنت، این معنا را واضح‌ترین تعریف استحسان دانسته و آن را تدبیر حکیمانه شریعت برای خروج از تنگناهای ناشی از عمل به قیاس دانسته‌اند، ابواسحاق شیرازی در کتاب «التبصره» (شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۲۸۹)؛ ابوحامد غزالی در کتاب «المستصفی» (غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۳۳)؛ ابن حاجب در کتاب «المختصر» (ابن حاجب، ۲۰۰۸، ص ۱۹۶)؛ بیضاوی در کتاب «منهاج الوصول» (بیضاوی، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۱۵۶)؛ بدرالدین زرکشی در کتاب «البحر المحيط» (زرکشی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۹۰)؛ ابو زهره در کتاب «اصول الفقه» (ابو زهره، بی‌تا، ص ۲۳۸) و وهبه زحیلی در کتاب «اصول الفقه الاسلامی» (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۱۹) به صورت مفصل درباره استحسان به این معنا بحث کرده و مثال‌های متعددی را برای آن ذکر کردند. در فقه اهل سنت، مثال‌های زیادی برای معنای چهارم استحسان به چشم می‌خورد که به دو مورد آن اشاره می‌کنیم، برای نص قرآنی این مثال ذکر شده است: کسی که نذر کرده است مال خود را صدقه دهد؛ بر اساس قیاس، لازم است همه اموال را به عنوان صدقه اعطا نماید، اما چون قرآن کریم فرموده است: «خذ من اموالهم صدقه» (توبه: ۱۰۳) لازم نیست، همه اموال خود را به عنوان صدقه در نظر گیرد؛ بلکه اگر مقداری از آنکه متعلق زکات است، به عنوان صدقه اعطا کند کافی است. (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۲۴) و برای نص روایی این مثال ذکر شده است؛ در ماه مبارک رمضان، اگر کسی از روی فراموشی افطار کند و غذا بخورد، یا آب بیاشامد، طبق قیاس، روزه

او باطل است؛ اما روایات این مورد را باطل ندانسته و به صحت روزه حکم کرده است. (ابو زهره، بی تا، ص ۲۴۲)

دیدگاه امامیه نسبت به معنای چهارم استحسان تفصیلی است، از میان صورت‌های مختلف معنای چهارم، آن صورت که دلیل دوم، قیاس فقهی باشد نمی‌پذیرد، اما صورت‌های دیگر مانند: نص، اجماع، ضرورت، عرف و مصلحت را می‌پذیرد و با عدم پذیرش قیاس فقهی با سه دسته از اهل سنت وحدت نظر پیدا کرده است. اول: با کسانی که قیاس را نپذیرفته‌اند. دوم: با کسانی که قیاس را پذیرفته اما معنای چهارم را نپذیرفته‌اند. سوم: با کسانی که معنای چهارم را پذیرفته، اما قیاس فقهی را نپذیرفته‌اند؛ بنابراین، امامیه در این بخش نیز با مجموع اهل سنت تباین کلی ندارد.

اما نسبت به صورت‌های دیگر معنای چهارم معتقد است: کتاب، سنت، اجماع، ضرورت، عرف و مصلحت بر قیاس مقدم است و می‌توان به سبب آن‌ها از قیاس عدول و رفع ید نمود؛ لکن از این عدول و رفع ید تعبیر به استحسان نمی‌کند، بلکه از همان اصطلاح رایج که کتاب، سنت، اجماع، ضرورت، عرف و مصلحت است استفاده می‌کند، کم‌اینکه از دلیل اول، در اصطلاح برخی از اهل سنت قیاس نامیده شده به تعابیر دیگری همچون اطلاق، عموم، اصل، قاعده کلیه، دلیل فوقانی و غیره یاد می‌کند؛ بنابراین، امامیه در این بخش با قطع نظر از اختلاف در تعبیر با مجموعه دیگری از اهل سنت وحدت نظر داشته و در اصول فقه خود از این روش‌ها مورد استفاده قرار می‌دهد.

۴-۵. تخصیص قیاس به سبب مخصص

پنجمین و آخرین معنای استحسان، تخصیص قیاس به سبب مخصص است، برخی از عالمان اهل سنت، استحسان را در معنای چهارم و پنجم منحصر دانسته و سایر معانی را به این دو معنا ارجاع داده‌اند. (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۲۱؛ شوکانی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۶۶) تفاوت معنای چهارم با معنای پنجم این است، اولاً: در معنای چهارم، استحسان به عدول و رفع ید از قیاس معنا شده است و در معنای پنجم، استحسان به معنای تخصیص معنا شده که لازمه آن عدم عدول و رفع ید از دلیل اول است. ثانیاً: در معنای چهارم به سبب عدول و رفع

ید، دلیل مستقل مانند: نص، اجماع، ضرورت، عرف، قیاس خفی و مصلحت است و در معنای پنجم وجود دلیل خاص که مفسر مراد متکلم است سبب تخصیص بوده، بدون اینکه از دلیل اول عدول و رفع ید شود.

لکن، از برخی از پژوهش‌های اهل سنت دانسته می‌شود که به تعمیم معنای چهارم تمایل داشته و معنای عدول را اعم از تخصیص دانسته و تخصیص را به‌عنوان یکی از اقسام عدول معرفی کرده‌اند و برای اثبات این تعمیم به تعریف استحسان توسط ابوالحسن کرخی تمسک جسته‌اند که در تعریف استحسان هم از واژه عدول استفاده کرده و هم از واژه تخصیص و چنین گفته است: «العدول بحکم المسئله عن حکم نظائرها بدلیل یخصها». (شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۲۸۹) استحسان عدول از حکم ناشی از قیاس، به سبب دلیل خاص است و در برخی دیگر از پژوهش‌های اصولی برای معنای چهارم استحسان از مثال‌های تخصیص استفاده شده است، تقی‌الدین سبکی و فرزندش، تاج‌الدین سبکی در کتاب «ابهاج» همان مثالی را که برای معنای چهارم، در نص قرآنی ذکر شده بود را برای معنای پنجم ذکر کرده است، یعنی گفته است: کسی که نذر کرده از مال خود صدقه دهد، مقتضای قیاس، اعطای جمیع مال، به‌عنوان صدقه است، اما دلیل خاص، یعنی آیه زکات «خذ من اموالهم صدقه» (توبه: ۱۰۳) آن قیاس را به مال زکوی تخصیص داده و از عموم اعطای جمیع مال، عدول و رفع ید می‌شود. (سبکی و تاج‌الدین، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۱۵۷)

دیدگاه امامیه نسبت به معنای پنجم استحسان، بنا بر تعریف وهبه زحیلی موافقت کامل است. وی در تعریف معنای پنجم گفته است: «الاستحسان استثناءً مسئله جزئیة من اصل کلی او قاعده عامه بناء علی دلیل خاص». (زحیلی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۲۱) استحسان استثنا یک مسئله جزئی از یک اصل کلی و یا قاعده عام در صورت وجود دلیل خاص است. استحسان به معنای پنجم از نظر اصول فقه امامیه از مصادیق جمع عرفی و دلالی است که در مبحث تعارض غیرمستقر مطرح شده و مورد قبول قرار گرفته است (خویی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۵۳۰) و به قیاس فقهی ارتباطی ندارد؛ بنابراین اگر در اصول فقه اهل سنت، واژه استحسان

به معنای پنجم استعمال شود، همین معنا را اصول فقه امامیه با اصطلاح جمع عرفی و دلالتی مورد استعمال قرار می‌دهد، بدون اینکه اختلاف نظری در جوهر بحث وجود داشته باشد.

نتیجه‌گیری

۱. استحسان یکی از منابع اختصاصی فقه اهل سنت است. حنفیه و مالکیه آن را پذیرفته و مالکیه درباره آن گفته: نه دهم علم است، شافعیه آن را رد کرده و درباره آن گفته: هرکس با استحسان، حکم شرعی به دست آورد ادعای شریعت کرده است و در جای دیگر گفته که استحسان نوعی لذت‌جویی است.

۲. امامیه بر این باور است: استحسان حجت نیست، فقها و علمای مذهب امامیه بر عدم حجیت آن اجماع کرده‌اند.

۳. انکار حجیت استحسان توسط امامیه این انگاره را به وجود آورده است که گویی امامیه در مسئله استحسان، در مقابل مجموع اهل سنت قرار گرفته و با آنان تباین کلی دارد، درحالی‌که چنین نیست. استحسان معانی مختلفی دارد، امامیه، برخی از این معانی را با نام‌های دیگر پذیرفته و برخی را ابطال کرده است. در نتیجه با اهل سنت هیچگاه در این مسئله تباین کلی نداشته است.

۴. تتبع کتب و مصنفات اهل سنت نشان می‌دهد که استحسان، نزد آنان به پنج معنا وارد شده است که عبارت‌اند از: ۱- خوشایندی شخصی ۲- دلیل غیرقابل ذکر ۳- تشخیص مقادیر و موضوعات ۴- عدول از قیاس به سبب وجود دلیل ۵- تخصیص قیاس به سبب منحصص.

۵. امامیه معنای سوم و پنجم را به صورت کامل پذیرفته و در اصول فقه خود آن‌ها را با اصطلاحات و عناوین دیگر به کار می‌گیرد، کما اینکه معنای اول و دوم را مردود دانسته و آن‌ها را به عنوان منبع تشریح قبول نکرده است و نسبت به معنای چهارم، آنجا که سبب عدول از قیاس، نص یا اجماع یا ضرورت یا عرف یا مصلحت بوده است، پذیرفته و با نام‌های دیگر از آن‌ها استفاده کرده و آنجا که سبب عدول از قیاس، قیاس خفی بوده آن را مردود دانسته است.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن حاجب ابو عمر، عثمان بن ابی بکر (۲۰۰۸ م). مختصر منتهی السؤل. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن حزم الظاهری، ابو محمد علی بن احمد (۱۴۳۰ ق). الاحکام فی اصول الاحکام. چاپ اول، بیروت: المكتبة العصرية.
۳. ابن زهره، ابوالمکارم حلبی (۱۴۱۷ ق). غنیة النزوع. چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ ق). معجم مقاییس اللغة. چاپ اول، قم: مكتبة الاعلام الاسلامی.
۵. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). لسان العرب. چاپ سوم، بیروت: دارالفکر.
۶. ابو زهره، محمد (بی تا). اصول الفقه. قاهره: دارالفکر العربی.
۷. ایجی، عضدالدین عبدالرحمان بن احمد (۱۴۲۱ ق). شرح العضد. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۸. بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر (۱۴۲۴ ق). منهاج الوصول الی علم الاصول، متن ابهاج. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. جصاص، ابوبکر احمد بن علی (۱۴۲۰ ق). الفصول فی الاصول. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. جمعی از نویسندگان حوزوی تحت اشراف سید محمود هاشمی شاهرودی (۱۴۲۹ ق). موسوعه الفقه الاسلامی. چاپ اول، قم: مؤسسه دایره معارف الفقه الاسلامی.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ ق). الصحاح. چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۲. حکیم، سید محمد تقی (۱۴۳۲ ق). الاصول العام للفقه المقارن. چاپ سوم، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام.
۱۳. حلی، علامه حسن بن یوسف (۱۳۸۰ ش). تهذیب الوصول الی علم الاصول. چاپ اول، لندن: مؤسسه امام علی علیه السلام.
۱۴. حلی، علامه حسن بن یوسف (۱۴۲۵ ق). نهاية الوصول الی علم الاصول. چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۲ ق). مصباح الاصول. چاپ چهارم، قم: مکتب الداوری.
۱۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ ش). لغت نامه دهخدا. چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۷. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۳۲ ق). المحصول فی علم اصول الفقہ. تحقیق طہ جابر علوانی، چاپ اول، مصر: دارالسلام.
۱۸. راغب اصفہانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). مفردات الالفاظ القرآن. چاپ اول، بیروت: دارالعلم.
۱۹. زحیلی، وہبہ (۱۴۳۱ ق). اصول الفقہ الاسلامی. چاپ ۱۸، دمشق: دارالفکر.
۲۰. زرکشی، بدرالدین محمد بن بہادر (۱۴۲۱ ق). البحر المحیط فی اصول الفقہ. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۲۱. سبحانی، جعفر (۱۴۱۹ ق). مصادر الفقہ الاسلامی و منابعہ. چاپ اول، بیروت: دارالاضواء.
۲۲. سبکی، تقی الدین علی بن عبد الکافی؛ تاج الدین عبدالوہاب بن علی (۱۴۰۱ ق). الابہاج فی شرح المنہاج. قاہرہ: مکتبۃ کلیات الازہریہ.
۲۳. سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابی سہل (تاریخ و چاپ نامعلوم). اصول السرخسی. بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۲۴. سمعانی، ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبدالجبار (۱۴۱۸ ق). قواطع الادلہ فی الاصول. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۲۵. شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۲۳ ق). الام. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۲۶. شافعی، محمد بن ادريس (بی تا). الرسالہ. بی جا: بی نا.
۲۷. شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۹ ق). ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۲۸. شہید اول، محمد بن مکی (۱۴۳۵ ق). موسوعہ الشہید الاول. چاپ دوم، جامع البین، مرکز احیاء التراث الاسلامی.
۲۹. شیرازی، ابواسحاق ابراہیم بن علی (۱۴۲۴ ق). التبصرہ فی اصول الفقہ. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۳۰. شیرازی، ابواسحاق ابراہیم بن علی (۲۰۰۹ م). اللمع فی اصول الفقہ. چاپ چہارم، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
۳۱. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ ش). مجمع البحرین. چاپ سوم، تہران: مرتضوی.
۳۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن (۱۴۲۹ ق). کتاب الخلاف. قم: انتشارات جامعہ مدرسین.
۳۳. علم الہدی، سید مرتضی علی بن الحسن (۱۴۰۵ ق). رسائل الشریف المرتضی. چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم.
۳۴. عمید، حسن (۱۳۶۲ ش). فرہنگ عمید. چاپ ہجدهم، تہران: انتشارات امیرکبیر.

۳۵. غزالی، ابوحامد محمد (بی تا). المستصفی من علم الاصول. بیروت: دارالارقم.
۳۶. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ ق). القاموس المحيط. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۷. مراغی، سید میر عبدالفتاح حسینی (۱۴۱۷ ق). العناوین الفقهیه. چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین.